

پیش‌خوان

حاشیه‌ای بر انتشار اثر «همراه پیر پاک»

روایت یک تحول

■ **ولی‌الله چهپور**



انسان موجودی است که در بیشتر تصمیم‌گیری‌ها و فعالیت‌های خود آزاد و مختار بوده و جبر و فشاری او را به جهتی خلاف میل و اراده‌اش ملزم نمی‌نماید.گاهی ناخواسته یا ناخودآگاه در مسیری قرار می‌گیرد که او را به پایی که هرگز به فکرش نمی‌رسید ختم می‌نماید یا با شاخصی همراه و همکار می‌شود که آنان فکر و اندیشه‌اش را تغییر داده، جهت حرکت یا شیوه زندگی او را متحول می‌نمایند؛ خودنیز یکی از این افراد هستم. آشنایی با احکام اسلام و شناخت تکالیف دینی عبادی و جهادی و به ویژه آشنایی و ارتباط با شخصیت‌های اثرگذار توسط برخی دوستان و همسایگان، عاملی در تحول فکری و نوع نگرش من به زندگی بوده است؛ به نحوی که از یک انسان معمولی، شخصیتی ساخته است که حاضر است تا در راه عقیده و آرمانش تا پای جان فداکاری کند، کسب و کار پر درآمد زندگی راحت و بی‌دردسر خانواده را یا ماجراجویی و قبول خطر و ریسک معاوضه نموده و همسر و فرزندان را درگیر رحمت و اضطراب نماید. اینجاست که با مرور حوادث گذشته، به امر بنیابین بودن جبر و اختیار که از اعتقادات علمای شیعه‌است یقین حاصل می‌نمایم. زیرا آنچه بر من گذشت نمونه‌ای از این واقعیت است.

انتخاب پیشه، ازدواج و غیره تا حدود زیادی با میل و علاقه خود صورت گرفت، پس از عبور از تنگناهای مالی چرخ زندگی‌ام روی غلطک افتاد و به سرعت میزان درآمد فرونی یافت و زندگی مادی‌ام متحول گردید. اما همسایگی با آقای مهدی غیوران یک فرصت استثنایی و شرایطی نظیری را برپایم فراهم آورد تا در بعد معنوی هم متحول شوم، دست سرنوشت بود که مرا به ایشان نزدیک و آشنا نمود و همو بود که بنده را با تعدادی از مبارزین پاک‌اختره آشنا کرده و رابط و صلت خانواده من با خانواده آیت‌الله سیدمحمود طالقانی گردید.



آیت‌الله

دیگری چون شهید رجایی، شهید بهشتی، شهید باهنر، خمینی کبیر و فرزندان سید احمد و دیگر شخصیت‌هایی که در متن خاطرات به اسامی تعدادی از آنان اشاره شده آشنا شده و برقراری ارتباط و همکاری نزدیک با چنین انسان‌هایی بود که وجود من و خانواده‌ام در املالام از زیارت مآلمه اطهر، اولاد آنها و علمای دین نمود. بنابر این وارد فعالیت‌های سیاسی و سپس مبارز به‌علنی علیه نظام شاهنشاهی شده و مسئولیت سنگین تدارکات و پشتیبانی از عملیات ترور افراد فاسد، ضد ذین، شکنجه‌گر، ضد مردم و… را با فراهم کردن سلاح، مواد منفجره، تجهیزات پزشکی، وسایل تریاری و غیره را عهده‌دار شده و خانم‌ام را به پایگاهی برای مقاومت تبدیل نمودم. به پاریس رفته و از نزدیک امام را زیارت نموده و از چشمه جوشان پرفیض معرفت ایشان سیراب شده و با عزم راسخ تری برای مبارزه به کشور برگشتم؛ در جریان اوج مبارزات مردم مسلمان کشورمان از جمله راهپیمایی‌های میلیونی ایام تاسوعا و عاشورای حسینی، سال ۵۷در کنار آیت‌الله طالقانی حاضر بوده و این شخصیت تأثیرگذار بر روند پیروزی انقلاب را تا آخرین لحظات حیاتش همراهی نمودم و در ایام حساس پیروزی انقلاب به‌طور مداوم در محنه‌های تشکیل نشده‌بود و کارهای مهم سیاسی فراوانی از نوعی دیگر برای نظام اسلامی ایجاد شد که بنده به‌عنوان یک سرباز انقلاب و با استفاده از تجربیات عملی فراوانی که در طول زندگی مبارزاتی و برحسب مشاغل و مسئولیت‌هایم به آن دست یافته‌ بودم در خدمت انقلاب باقی مانده، طرف مشورت و مجری احکام مسئولان دلسوز نظام بودم. امروز که

در سن پیری و بازنتستگی به سمر می‌برم گرچه از جمع‌وری مال و منال فراوانی که زمینه دستپناهی به آن برایم فراهم بود، بازمانده‌ام و بیشتر آنچه که داشتم، نیز فروخته و در راه مبارزات هزینه نمودم؛ اما مفتخر و خوشحالم که بخشی از تکالیف دینی و انسانی خود را به انجام رسانیده‌ام و خدای متعال را شاکرم که چنین موقعیتی را در مقابلم قرار داد. امیدوارم که راه درست را پیموده و رضایت خدا و خلق او را جلب کرده باشم! اینک برحسب تقاضای تعدادی از همکاران قدیمی و مسئولان نظام جمهوری اسلامی از جمله رهبر معظم انقلاب، اقدام به بیان شمه‌ای از خاطرات خود نمودم تا شاید مطالعه آن برای نسل‌های آینده مفید واقع شود. در ضمن باید اعتراف کنم که در اثر گذشت زمان و فراموشی بخش زیادی از حوادث و شخصیت‌های مؤثر در آن وقایع را به یاد نیآوردم و به همین دلیل ممکن است کمبود و تقاضی در گفتارم مشهود باشد؛ لذا از دوستان و مطلعین در خواست یاد‌آوری و همکاری را دارم تا در چاپ مدعی به غنای مطالب افزوده شود.

■ **احمد رضا صدیقی**

شهید شهید محمدولی قرنی از چهره‌هایی است که بازگای زندگی او، موجب نور تاباندن به بخشی از تاریخ معاصر ایران خواهد شد. او چهره‌ای است که به رغم مکانت والای نظامی و امکان برخورداری از تمامی مواهب زندگی مادی، با مشاهده فساد و وابستگی رژیم پهلوی به اندیشه براندازی آن افتاد و در این طریق رنج‌های فراوانی را متحمل گشت. قرنی پس از دستگیری در سال ۱۳۳۵ در محدمهدی عبدخدایی از اعضای فداییان اسلام، در بهداری زندان آشنا شد و بخشی از راه‌های فعالیت سیاسی خویش را با او ی در میان نهاد. عبدخدایی پس از گذشت ده‌ها سال، آن گفته‌ها را با ما در میان گذارده است. امید آنکه مقبول افتد.

■ ■ ■

به عنوان آغازین سؤال، لطفاً بفرمایید که از چه دوره‌ای و چگونه با شهید سپهبد محمدولی قرنی آشنا شدید؟

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. قبل از اینکه ایشان را در بهداری زندان ببینم، فقط می‌دانستم رئیس رکن دو ستاد ارتش است. عکسش را هم در روزنامه‌ها و مجله‌ها دیده بودم.

معاون رکن دو ارتش به تعبیر امروز ما می‌شود…

…یک چیزی معادل اطلاعات ارتش! ایشان در دهه ۳۰ یکی از شخصیت‌های مهم نظامی مملکت بود. غیر از ایشان سپهبد تیمور بختیار و سپهبد حسین آرموده هم مشهور بودند و هر سه درجه سرتیپی داشتند. آرموده دادستان ارتش، تیمور بختیار فرماندار نظامی تهران، فرمانده راه‌آهن سراسری و فرمانده لشکر دو زرهی بود. آقای قرنی هم همان طور که اشاره کردم رئیس رکن دو ستاد ارتش بود.

یعنی به‌نوعی مسئول اطلاعات نبر‌و‌های مسلح؟

البته سمت ایشان خیلی فراتر از این عنوان بود، چون هنوز ساواک تشکیل نشده‌بود و کارهای مهم سیاسی و امنیتی مملکت را همین رکن دو انجام می‌داد. بختیار دستگیر و آرموده محاکمه می‌کرد.

اشاره کردید شهید قرنی را در زندان دیدید. داخل پراونز، در چه سالی و به چه اتهامی زندانی شده بودید؟

به‌اتهام مخالفت با پیمان نظامی سنتو، ولی البته اتهام

درد

یکی از علل مهم ترور سپهبد قرنی کینه‌ای بود که جریان چپ پس از کشف سازمان نظامی افسران حزب توده از ایشان به دل گرفته بود. شهید قرنی بعد از ۲۸ مرداد، ضربه سختی به حزب توده زد و نگذاشت تفکر سوسیالیسم در ایران پیاده شود. بعد‌از انقلاب هم که حضرت امام به پیشنهاد مر حوم اکبر پورااستاد، شهید قرنی را به ریاست ستاد ارتش منصوب کرد دند، ایشان که انضباط و دقت نظامی داشت، با ضد انقلاب برخورد قاطعانه کرد



«ناگفته‌هایی از اندیشه و پیشینه شهید سپهبد محمدولی قرنی»

در گفت‌وشنود با محمدمهدی عبدخدایی

فساد دربار، قرنی را به فکر کودتا علیه شاه انداخت

اصلی‌ام تحریک مردم و تشویق آنان به مسلح شدن

علیه قدرت سلطنت بود. به جرم اقدام علیه امنیت کشور محاکمه شدم. پس از اینکه مظفر ذوالقدر در تاریخ معاصر ایران خواهد شد. او چهره‌ای است که به رغم مکانت والای نظامی و امکان برخورداری از تمامی مواهب زندگی مادی، با مشاهده فساد و وابستگی رژیم پهلوی به اندیشه براندازی آن افتاد و در این طریق رنج‌های فراوانی را متحمل گشت. قرنی پس از دستگیری در سال ۱۳۳۵ در محدمهدی عبدخدایی از اعضای فداییان اسلام، در بهداری زندان آشنا شد و بخشی از راه‌های فعالیت سیاسی خویش را با او ی در میان نهاد. عبدخدایی پس از گذشت ده‌ها سال، آن گفته‌ها را با ما در میان گذارده است. امید آنکه مقبول افتد.

در باره نحوه دستگیری و محاکمه خودتان فعالیت سیاسی خویش را با او ی در میان نهاد. عبدخدایی پس از گذشت ده‌ها سال، آن گفته‌ها را با ما در میان گذارده است. امید آنکه مقبول افتد.

گروه اول فداییان اسلام که دستگیر و محاکمه و بعد هم اعدام شدند عبارت بودند از شهید نواب صفوی، شهید خلیل طهماسبی، شهید محمد واحدی و شهید مظفر ذوالقدر. از گروه اول هادی میرلوحی، برادر نواب صفوی زنده مانده بود که به شش سال حبس محکوم شد. اصغر عمری پنج سال، احمدعیاسی بهرانی برادرهمسر نواب به چهار سال و علی بهاری به سه سال زندان محکوم شدند.

من ۱۰ ماه بعد دستگیر و با گروه دوم فداییان اسلام یعنی حمید ذوالقدر، عبدالعلی واحدی، حاج‌زایی، حسین سلیمانی و محمود امیدی محاکمه شدم. رئیس دادگاه سرهنگ سیف بود که من نوه عم‌اش بودم یک نفر را تیرنه و هشت نفر را به سه سال حبس و مرا به چهار سال حبس محکوم کرد. در دادگاه تجدیدنظر ۹ نفر تیرنه یا آزاد شدند، ولی من همچنان به چهار سال زندان محکوم شدم! دلایل فرماندار نظامی تهران، فرمانده راه‌آهن سراسری و فرمانده لشکر دو زرهی بود. آقای قرنی هم همان طور که اشاره کردم رئیس رکن دو ستاد ارتش بود.

می‌خواستید قهرمان شوید؟

خیر، روحیه نواب صفوی رویم تأثیر گذاشته بود. شاید اگر با آنها دستگیر شده بودم، من تیرباران می‌شدم، ولی به هر حال تقدیر این بود که بمانم. از **شهید قرنی می‌گفتید**.

بله، یک بار در اواخر سال ۱۳۳۶ شاه با عده‌ای از مأموران خارجی گفت‌وگویی کرده بود و سه روز بعد اعلام کردند سرلشکر قرنی دستگیر و به زندان فرستاده شده است! هم‌زمان من و سیدهادی میرلوحی، اصغر عمری، علی بهاری و احمد تهرانی



انقلابی از قمبر شهید

مر حوم اکبر پورااستاد

در مراسم معنوسازی

خواننده‌های از بلندگو بخش شد. آقای قرنی با ناراحتی از من خداحافظی کرد و رفت. راستش خیلی به من برخورد، چون او خودش از من دعوت کرده بود! شب شام را خورده بودم که دوباره آمد و دعوتش را تکرار کرد. گفتم: «شما امروز عصر که طاقت مهمان نداشتید!» گفت: «صدای آن خواننده ناراحتم کرد!» سؤال کردم: «چرا شما را گرفته‌اند؟» پاسخ داد: «قصه‌اش طولانی است، ولی برای ثبت در تاریخ برای تو می‌گویم». بعد ادامه داد: من رئیس رکن دو ارتش بودم که وظیفه‌اش حفاظت از شخصیت‌های خارجی بود

که به ایران می‌آمدند. یک بار گفتند: جان فاستر دالاس، وزیر امور خارجه آمریکا قرار است به ایران بیاید و من مأمور محافظت از او شدم و جایگاه او را هم معین کردم، ولی پول‌هایی را که آمریکایی‌ها برای کمک به ایران می‌دادند، معلوم نبود چرا در جایی که باید خرج نمی‌شد؟…

چطور؟

مثلاً آمریکایی‌ها یک بار پنج میلیون دلار به سپهبد زاهدی داده بودند که حقوق کارکنان اصل چهار ترومن را بدهد، ولی او همه را به حساب شخصی خودش در سوئیس واریز کرده بود! بعد از ۲۸ مرداد از این‌زدی‌های کلان فراوان صورت می‌گرفت و رکن دو ارتش کاملاً در جریان بود.

و قطعاً ایشان به عنوان رئیس رکن دو جزئیات این اختلاس‌ها را می‌دانست…

شهید قرنی آدم سالمی بود، به همین دلیل گزارش مفصلی از دزدی‌های درباری‌ها، مخصوصاً اشرف و فاطمه تهیه کرده بود. او می‌خواست با

درد

سپهبد قرنی گزارش مفصلی از دزدی‌های درباری‌ها، مخصوصاً اشرف و فاطمه تهیه کرده بود. او می‌خواست با کمک عده‌ای از افسران ناراضی، کودتا و شُر دربار را از سر ملت کم کند، ولی ماجرا به شکلی که ایشان توقع داشت، پیش نرفت و لذا استعفا کرد. او را دستگیر می‌کنند و نهایتاً جرمش را ملاقات باوز بر امور خارجه آمریکا بدون اجازه مافوق اعلام می‌کنند

را هم به زندان فرستاده بودند. یادم هست قرار بود سالگرد ۱۵ بهمن سال ۱۳۳۷ را که در آن ناصر فرخایی در دانشگاه به شاه تیراندازی کرد و شاه زنده ماند، جشن بگیرند و در زندان به جان شاه دعا کنند! **رقتید و دعا کردید؟**

حتماً! صبح در مراسم دعاخوانی معاون اداره زندان قصر، سرگرد حکیم نظامی، من و هادی میرلوحی را خواست و گفت خوب است آقایان در بند مجلس دعایی بگذارند و به جان علیحضرت دعا کنند! عصر آن روز همه را برای دعا به بند ۸ بردند، ولی من در اتاقم ماندم. پاسبان‌ها به دستور سرگرد نظامی آمدند تا مرا به زور ببرند. خودم که دلم می‌خواست، احمد تهرانی زیر بغلم را گرفت. از وسط بند ۸ که رد می‌شدم، سرگرد نظامی گفت: من هم از این دل‌درها زیاد گرفته‌ام! خلاصه مرا به بهداری زندان بردند. فردای آن روز دکتر انگچی که پدرم از شاگردان پدرش در تبریز بود، به بهداری آمد. پزشک زندان و از علاقه‌مندان پدرم بود و هفتتای یک بار برای معاینه زندانی‌ها می‌آمد. از من پرسید: «دل‌م می‌خواهد در بهداری بمانی؟» بدیهی‌است که دلم می‌خواست، چون بهداری یک حیاط خوب، تخت و غذای مناسب داشت. دکتر انگچی به رئیس بهداری دستور داد مرا بستری کنند. آقای دکتر حبیبی و آیت‌الله انواری هم در بهداری بودند. همان‌جا بسود که آقای قرنی را هم آوردند و به زندان مجرد یا عمومی نبردند.

دراولین برخورد چه نکته‌ای در ایشان برای شما جالب بود؟

اینکه حسنی رئیس زندان هم به‌ایشان احترام می‌گذاشت؛ به ایشان یک اتاق مخصوص داده بودند و رئیس زندان هر وقت می‌خواست وارد اتاق شود، اجازه می‌گرفت. در حیاط زندان هم نسبت به دیگران آزادتری بود. یادم هست دکتر مرتضی یزدی، عضو کمیته مرکزی حزب توده را هم به‌عنوان بیمار به بهداری زندان آوردند. آقای قرنی یک مرد حدوداً ۴۵ ساله و کت و شلواوی بود. روی تخت نشسته بودم که آقای قرنی آمد و از من پرسید: «عبدخدایی هستی؟» و من جواب دادم: «بله» فردای آن روز به من گفت: قرنی مطلع شدم. رابطه ایشان با دکتر مرتضی یزدی خوب بود و بیشتر وقتش را در بهداری زندان با او می‌گذراند. باقی وقتش را هم به من اختصاص می‌داد.

چطور به شما که سن زیادی هم نداشتید اعتماد کرد و این حرف‌ها را به شما زد؟

چون تنها کسی که از فداییان اسلام به‌جا مانده و مقاومت کرده بود، من بودم. شاید به شکلی به فداییان اسلام و شهید نواب صفوی علاقه داشت. در هر حال از وقتی که به برازجان تبعید و در آنجا به هشت سال زندان محکوم شدم، دیگر ایشان را ندیدم تا سال ۱۳۴۱ که از برازجان برگشتم و فهمیدم دوباره ایشان را دستگیر کرده‌اند.

پس از اعدام سران فداییان اسلام و شکست نیروهای ملی و مذهبی در کودتای ۲۸ مرداد، اوضاع سیاسی چگونه بود و چرا شهید قرنی چاره کار را در کودتا دیده بود؟

نیروهای مذهبی که شکست خورده بودند. حزب توده هم که با اعدام ۴۸ نفر از افسران درجه‌دار ضربه اساسی خورده بود و سازمان نظامی حزب توده توسط شاه به کلی از هم پاشیده بود. جبهه ملی‌ها هم که دیگر انسجام نداشتند. دکتر مصدق هم که در زندان بود. همه کسانی که دلسوز کشور

۹ جوان

روزنامه جوان شماره ۴۷۹۹

بودند، از اینکه کمونیست‌ها اینجا را به جایی شبیه باکو تبدیل کنند، هراس داشتند. تیمسار قرنی ماجرای ۲۸ مرداد را کودتا نمی‌دانست! او معتقد بود دکتر مصدق با اشتباهات مکرر خود، زمینه را برای ایجاد این وضعیت فراهم کرد و حتی اگر موفق هم می‌شد، حزب توده با آن سازمان نظامی عریض و طولیلی که در ارتش ایجاد کرده بود، او را از میان برمی‌داشت و خفقان سنگین کمونیستی را حاکم می‌کرد.

از چه زمانی گرایش‌های مذهبی در شهید قرنی تقویت شد؟

شهید قرنی یک هم‌برونده‌ای از تشی به اسم آقای خلخال‌نای داشت که اهل کرمانشاه و طلبه مدرسه کاطمیه بود. ایشان در سال ۱۳۸۸ فوت کرد و تا اواخر عصرش پیش من می‌آمد. هم‌برونده‌ای شهید قرنی بود که نهایتاً به حبس ابد هم محکوم شد. همه معتقد بودند او مغز متفکر و هادی آقای قرنی است.

شهید قرنی در سال ۱۳۴۲ که مجدداً دستگیر زندانی شد، با افراد مذهبی مثل مر حوم آقای عسگراولادی، آقای بادامچیان و بقیه مذهبی‌ها رابطه نزدیکی برقرار کرد و کم‌کم به این نتیجه رسید تنهاره نجات کشور مذهب است. در حالی که پیش از این آن‌قدرها به این موضوع اعتقاد نداشت که از دست نیروهای مذهبی‌کاری بربیاید. مر حوم آیت‌الله طالقانی هم در سال ۱۳۴۲ در زندان شماره چهار قصر زندانی بودند که تأثیر زیادی بر افراد مستعد می‌گذاشتند. من در آن زمان در زندان شماره سه قصر بین توده‌ای‌ها گرفتار بودم. بعد هم که به برازجان تبعید شدم و لذا فقط یک دوره با شهید قرنی هم‌زندان بودم.

تا چه زمانی دیگر ایشان را ندیدید؟

دیگر تا زمان شهادت ندیدم‌شان.

تحلیل شما از شهادت ایشان چیست؟ به نظر شما چه جریانی ایشان را مانع خود می‌دید که به آن شکل فجیع، دست به ترور ایشان زد؟

به نظرم یکی از علل مهم این ترور کینه‌ای بود که جریان چپ پس از کشف سازمان نظامی افسران حزب توده از ایشان به دل گرفته بود. شهید قرنی بعد از ۲۸ مرداد، ضربه سختی به حزب توده زد و نگذاشت تفکر سوسیالیسم در ایران پیاده شود.

بعد از انقلاب هم که حضرت امام به پیشنهاد مرحوم اکبر پورااستاد، شهید قرنی را به ریاست ستاد ارتش منصوب کردند، ایشان که انضباط و دقت نظامی داشت، با ضد انقلاب برخورد قاطعانه



شهید سپهبد محمدولی قرنی

در مستند نظامی خود، او فرموده:

کمک عده‌ای از افسران ناراضی، کودتا و شُر دربار را از سر ملت کم کند، ولی ماجرا به شکلی که ایشان توقع داشت، پیش نرفت و لذا استعفا کرد. او را دستگیری می‌کنند، ولی ایشان در بازجویی‌ها انسکار می‌کند قصد کودتا داشته است. نهایتاً جرمش را ملاقات باوزیر امور خارجه آمریکا بدون اجازه مافوق اعلام می‌کنند. در نهایت دادگاه نتوانست چیزی را اثبات کند و او را به سه سال حبس محکوم کردند. کسانی را هم که با ایشان ارتباط داشتند، از جمله سرهنگ اردوبادی و آقای طبعی را دستگیر کردند، ولی البته آنها را ندیدم و فقط از چند و چون محکومیت شهید قرنی مطلع شدم. رابطه ایشان با دکتر مرتضی یزدی خوب بود و بیشتر وقتش را در بهداری زندان با او می‌گذراند. باقی وقتش را هم به من اختصاص می‌داد.

چطور به شما که سن زیادی هم نداشتید اعتماد کرد و این حرف‌ها را به شما زد؟

چون تنها کسی که از فداییان اسلام به‌جا مانده و مقاومت کرده بود، من بودم. شاید به شکلی به فداییان اسلام و شهید نواب صفوی علاقه داشت. در هر حال از وقتی که به برازجان تبعید و در آنجا به هشت سال زندان محکوم شدم، دیگر ایشان را ندیدم تا سال ۱۳۴۱ که از برازجان برگشتم و فهمیدم دوباره ایشان را دستگیر کرده‌اند. **پس از اعدام سران فداییان اسلام و شکست نیروهای ملی و مذهبی در کودتای ۲۸ مرداد، اوضاع سیاسی چگونه بود و چرا شهید قرنی چاره کار را در کودتا دیده بود؟**

نیروهای مذهبی که شکست خورده بودند. حزب توده هم که با اعدام ۴۸ نفر از افسران درجه‌دار ضربه اساسی خورده بود و سازمان نظامی حزب توده توسط شاه به کلی از هم پاشیده بود. جبهه ملی‌ها هم که دیگر انسجام نداشتند. دکتر مصدق هم که در زندان بود. همه کسانی که دلسوز کشور

ارتش محروم کرد.